

اینک به مسئله سکتاریسم می پردازم .

اکنون در حزب ما که ظرف بیست سال اخیر آبدیده شده سکتاریسم دیگر شیوه مسلط نیست . معذک بقایای سکتاریسم هم در روابط درونی حزب و هم در روابط خارجی آن هنوز مشهود است . گرایشهای سکتاریستی در روابط داخلی موجب بروز انحصارطلبی نسبت به رفقای حزبی میگردد و بوحدت و یکپارچگی حزب لطمه میزند ؛ در حالی که گرایشهای سکتاریستی در روابط خارجی موجب بروز انحصارطلبی نسبت به توده غیرحزبی میشود و به مساعی حزب بخاطر متحد ساختن تمام خلق زیان میرساند . تنها با ریشه کن کردن این عیب ، بهر دو صورت آن ، حزب ما میتواند وظیفه بزرگ خود را بخاطر وحدت تمام رفقای حزبی و تمام خلق کشور بلامانع انجام دهد .

بقایای سکتاریسم در درون حزب کدامند ؟ عمده ترین آنها از اینقرارند :  
 نخست ادعای " استقلال " . بعضی از رفقا فقط بمنافع جزء نظر دارند و نه بمنافع کل . آنها همیشه و بی جهت بر روی آن بخشی از کار تکیه میکنند که خود مسئولیت آنرا بر عهده دارند ، همیشه مایلند منافع عمومی تابع منافع خصوصی آنان گردد . آنها سیستم سانترالیسم دموکراتیک حزب را درک نمیکنند و توجه ندارند که حزب کمونیست نه فقط به دموکراسی احتیاج دارد بلکه به مرکزیت احتیاج بیشتری دارد ؛ آنها فراموش میکنند سیستم سانترالیسم دموکراتیک را که در آن اقلیت باید تابع اکثریت باشد و مدارج پائین تابع مدارج بالا ، جزء تابع کل و تمام حزب تابع کمیته مرکزی . جان گوه تائو در برابر کمیته مرکزی علم " استقلال " برافراشت . و در نتیجه به حزب خیانت کرد و بصورت عامل گویندگان در آمد . اگر چه آن

سکتاریسم که مورد بحث ما است تا این درجه حاد نیست معذک باید از بروز آن جلو گرفت ، باید هر آنچه را که بوحدت حزب زیان میرساند از ریشه برکند . باید رفقا را تشویق کرد که به منافع عمومی توجه داشته باشند . هر عضو حزب ، هر بخش کار ، هر گفتار و هر کردار باید در جهت منافع عمومی سراسر حزب میرکند ؛ نقض این اصل مطلقاً مجاز نیست .

مدعیان این نوع " استقلال " معمولاً طرفدار آئین " من اول " میباشند و بطور کلی در مسئله روابط فرد و حزب دچار اشتباهاند . اگر چه در حرف به حزب احترام میگذارند ، ولی در عمل خود را مقدم بر حزب میدانند . تلاش اینان برای چیست ؟ آنها در پی شهرت و مقاماند و میخواهند بدرخشند . وقتی مسئولیت بخشی از کار به آنان تحویل میگردد علم " استقلال " برمیافرازد و برای نیل به این هدف بعضی افراد را جلب میکنند ، برخی را کنار میگذارند ؛ در میان رفقا به لافزنی و چاپلوسی متوسل میشوند ، طرفدارانی برای خود دست و پا میکنند و بدین ترتیب سبک مبتدل احزاب سیاسی بورژوازی را به حزب کمونیست انتقال میدهند . ولی عدم صداقت کار آنها را بناکاسی میکشاند . من معتقدم که هر کاری را باید از روی درستکاری انجام داد زیرا بدون درستکاری در جهان انجام هیچ کاری مطلقاً ممکن نیست . چه کسانی درستکاراند ؟ مارکس ، انگلس ، لنین و استالین درستکاراند ، دانشمندان درستکاراند . چه کسانی نادرستاند ؟ تروتسکی ، بوخارین ، چن دوسیو ، جان گوه تائو به تمام معنی نادرستاند . آنهایی نیز که بنام منافع شخصی یا خصوصی دعوی " استقلال " میکنند نادرستاند ؛ همه کسانی که نیرنگ میزنند ، همه کسانی که در کار

خود از شیوه علمی روی بر می‌تابند ، میتوانند خود را زرنگ و با هوش بشمارند ولی در واقع اغلب مردمان سفیهی هستند و فرجام نیکی در انتظار آنها نیست . دانشجویان مدرسه حزبی ما باید در این زمینه هوشیار باشند . ما باید حزبی متحد و متمرکز بنا کنیم ، بهر گونه مبارزه فراکسیونی غیراصولی پایان بخشیم . باید علیه اندیویدوالیسم و سکتاریسم بمبارزه برخیزیم تا تمام حزب بتواند هم آهنگ گام بردارد و بخاطر هدف مشترك مبارزه کند .

کادرهای خارج باید با کادرهای محلی متحد شوند و علیه گرایشهای سکتاریستی بمبارزه پردازند . باید به روابط میان کادرهای خارج و کادرهای محلی توجه خاصی مبذول داشت زیرا که بسیاری از پایگاههای ضد ژاپنی پس از ورود ارتش هشتم یا ارتش چهارم جدید ایجاد شدهاند و کار محلی در بسیاری از زمینهها فقط پس از ورود کادرهای خارج نضج گرفت . رفقای ما باید درك کنند که در این شرایط پایگاههای ما ممکن نیست مستحکم گردند و حزب ما در آنها ریشه بدواند مگر آنکه این دو نوع کادر مانند تن واحد با یکدیگر در آسینند و تعداد وسیعی کادرهای محلی تربیت و بالا کشیده شود . راه دیگری وجود ندارد . کادرهای خارج و محلی هم دارای جنبه‌های قوی‌اند و هم دارای جنبه‌های ضعیف . آنها برای هر گونه پیشرفتی باید از جنبه‌های قوی یکدیگر بیاموزند تا بر نقاط ضعف خویش فائق آیند . بطور کلی کادرهای خارج به اندازه کادرهای محلی با وضعیت محل آشنائی ندارند و پیوند آنها با توده‌ها کمتر است . این درست وضع خود من است . من پنج یا شش سال است که در شنسی شمالی بسر می‌برم ولی هنوز در مورد شناسائی وضعیت محل و ارتباط با اهالی از رفقای محل بسیار عقب‌ترم . آن رفقای ما که به

پایگاه‌های ضد ژاپنی واقع در استانهای شان سی، حه به و شان دون و نقاط دیگر میروند باید به این موضوع توجه کنند. از این گذشته، حتی در درون یک پایگاه با توجه به این واقعیت که بعضی مناطق زود بوجود آمده‌اند و برخی دیرتر، کادرهای محلی یک منطقه و کادرهای خارج از آن با هم فرق دارند. کادرهایی که از منطقه نسبتاً رشد یافته به منطقه کم رشد اعزام میگردند نسبت به این منطقه نیز کادرهای خارج بشمار می‌آیند و باید به پرورش کادرهای محلی و کمک به آنها توجه بسیاری مبذول دارند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای خارج در مقامات رهبری قرار دارند چنانچه روابط آنها با کادرهای محلی خوب نباشد مسئولیت این امر بطور عمده بر عهده آنها است. این مسئولیت برای رفقائی که رهبران عمده باشند باز هم سنگین‌تر است. توجهی که در نقاط مختلف به این مسئله معطوف می‌گردد هنوز بسیار ناچیز است. بعضی اشخاص به کادرهای محلی از بالا مینگرند، آنها را بمسخره میگیرند و میگویند: "این اهل محل، این کودکانها هیچ نمیفهمند!" این اشخاص از درک اهمیت کادرهای محلی کاملاً ناتوان‌اند، آنها نه جنبه‌های قوی کادرهای محلی را می‌بینند و نه نقاط ضعف خود را، لذا برخورد آنها نادرست و سکتاریستی است. همه کادرهای خارج باید از کادرهای محلی مراقبت کنند، به آنها پیوسته یاری برسانند، آنها حق ندارند کادرهای محلی را به مسخره گیرند یا با آنها بدرفتاری کنند. البته کادرهای محلی نیز باید از جنبه‌های قوی کادرهای خارج بیاموزند، خود را از نظرات تنگ و نامناسب برهانند، با کادرهای خارج در آسینند تا هر گونه تمایز میان "آنها" و "ما" از میان برداشته شود و از گرایشهای سکتاریستی جلوگیری بعمل آید.

این در مورد روابط میان کادرهای لشگری و کادرهای کشوری نیز معتبر است. آنها باید کاملاً متحد شوند و با گرایشهای سکتاریستی مبارزه کنند. کادرهای ارتش باید بیاری کادرهای محلی بشتابند و بالعکس. هر گاه میان آنها اصطکاکی روی دهد هر دو طرف باید نسبت بیکدیگر حسن نیت نشان دهند و به انتقاد مقتضی از خود پردازند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای ارتش در حقیقت در مقامات رهبری قرار دارند، چنانچه روابط آنها با کادرهای محلی خوب نباشد مسئولیت این امر بطور عمده بر عهده آنها است. فقط زمانی که کادرهای ارتش به مسئولیت خود پی برند، نسبت به کادرهای محلی با فروتنی رفتار کنند، در پایگاهها میتواند شرایط مساعدی برای پیشرفت بلا مانع مساعی جنگ و کار ساختمانی فراهم آید.

همین اصل در مورد تناسبات میان واحدهای مختلف ارتش، مناطق مختلف و شعب مختلف معتبر است. باید با گرایش به تعصب قسمتی بمبارزه برخاست، گرایشی که فقط به منافع قسمت خود توجه دارد و منافع قسمتهای دیگر را نادیده میگیرد. کسانی که در برابر مشکلات دیگران بیعلاقه میمانند، به تقاضای واحدهای دیگر مبنی بر اعزام کادر واقعی نمیگذارند یا کادرهای ضعیف خود را میفرستند، "مزرعه همسایه را چون مجرای فاضل آب کشتزار خود میدانند"، کوچکترین علاقهای به واحدها، مناطق و افراد دیگر نشان نمیدهند، چنین کسانی تعصب قسمتی دارند و روحیه کمونیستی را کاملاً از دست دادهاند. فقدان توجه به مجموعه کار، بیعلاقگی کامل به واحدها، مناطق و افراد دیگر، اینها است خصوصیات تعصب قسمتی. ما باید بر مساعی خود برای تربیت این اشخاص بیفزائیم و به آنها بفهمانیم که تعصب قسمتی

گرایش سکتاریستی است که هر گاه به آن اسکان نشو و نما داده شود ، بسیار خطرناک خواهد شد .

مسئله دیگر رابطه میان کادرهای قدیم و جدید است . از آغاز جنگ مقاومت حزب ما فوق العاده رشد کرده و از درون آن تعداد وسیعی کادرهای جدید برخاسته است . این پدیده بسیار خوبی است . رفیق استالین در گزارش خود به هجدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ( بلشویک ) گفت : ” کادرهای قدیمی همیشه کم اند ، کمتر از آنچه مورد نیاز است ، بعلاوه از هم اکنون بخشی از آنها بنابر قوانین طبیعت از صفوف ما خارج میگردند . “ در اینجا بحث نه فقط بر سر قوانین طبیعت است ، بلکه بر سر وضع کادرها نیز هست . چنانچه در حزب ما توده کادرهای جدید با کادرهای قدیم وحدت و همکاری کامل نداشته باشند کار ما در نیمه راه متوقف خواهد ماند . بدین جهت همه کادرهای قدیم باید با کمال اشتیاق از کادرهای جدید استقبال کنند و به گرمی از آنها مراقبت نمایند . البته کادرهای جدید دارای نقائصی هستند ، دیری نیست که در انقلاب شرکت میجویند ، تجربه ندارند ، بعضی از آنها ناگزیر بقایای ایدئولوژی ناسالم جامعه کهنه ، بقایای ایدئولوژی اندیویدوالیسم خرده بورژوائی را با خود بهم راه میاورند . ولی این معایب را میتوان از طریق تربیت و آبدیده شدن آنها در انقلاب بتدریج بر طرف ساخت . جنبه مثبت کادرهای جدید ، همانطور که استالین تصریح میکند در اینست که آنها برای هر چه که نو است حساسیت زیادی دارند و از اینرو فعالیت و شور و شوق فراوانی از خود نشان میدهند . این خصائلی است که بعضی از کادرهای قدیم فاقد آنهاند ( ۵ ) . کادرهای قدیم و جدید باید بیکدیگر احترام بگذارند ، از یکدیگر بیاموزند ، بر

تقاضا خود از طریق آموختن جنبه‌های مثبت یکدیگر غالب آیند تا بخاطر آسان مشترك مانند تن واحد متحد شوند و راه را بر گرایشهای سکتاریستی به بندند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای قدیم در مقامات رهبری قرار دارند چنانچه روابط آنها با کادرهای جدید خوب نباشد مسئولیت آن بطور عمده بر عهده آنها است.

تمام روابطی که من درباره آنها صحبت کردم - رابطه میان جزء و کل، میان فرد و حزب، میان کادرهای خارج و کادرهای محلی، میان کادرهای لشگری و کادرهای کشوری، میان واحدهای نظامی، میان مناطق، میان شعبات، میان کادرهای قدیم و جدید - همه روابط درونی حزباند. در کلیه این حالات باید روحیه کمونیستی را تقویت کرد و از گرایشهای سکتاریستی جلو گرفت تا صفوف خود را منظم گردانید، هم‌آهنگ گام برداشت و در نتیجه خوب مبارزه کرد. این مسئله بسیار مهمی است که ما باید آنرا در جریان اصلاح سبک کار حزب بطور کامل حل کنیم. سکتاریسم بیان سوژکتیویسم در مناسبات سازمانی است؛ اگر ما بر آنیم که باید خود را از چنگال سوژکتیویسم برهانیم، اگر ما بر آنیم که باید روحیه مارکسیستی - لنینیستی یعنی جستجوی حقیقت در واقعیات را تقویت کرد، ما باید بقایای سکتاریسم را در حزب از بیخ و بن براندازیم و این اصل را مبداء حرکت قرار دهیم که منافع حزب مافوق منافع شخصی و منافع خصوصی است. تنها از این راه حزب ما میتواند بوحدت و یکپارچگی کامل نائل آید.

بقایای سکتاریسم را نه تنها از روابط درونی حزب بلکه از روابط خارجی آن نیز باید برانداخت. دلیل آنهم اینستکه برای پیروزی بر دشمن تنها اتحاد تمام رفقای حزبی کافی نیست بلکه باید تمام خلق را

در سراسر کشور متحد ساخت . حزب کمونیست چین طی بیست سال گذشته برای اتحاد خلق در سراسر کشور به کار عظیم و دشواری دست زده است و از آغاز جنگ مقاومت در این زمینه به کامیابیهای بزرگتری نایل آمده است . معذک این هنوز بدان معنی نیست که همه رفقای ما در روابط خود با توده‌های مردم روش صحیحی دارند و مبری از گرایشهای سکتاریستی‌اند . نخیر ، اینطور نیست ، در حقیقت گرایشهای سکتاریستی هنوز در نزد عده‌ای از رفقای ما و در پاره‌ای موارد بطور خیلی جدی بروز میکند . بسیاری از رفقا در روابط خود با مردم غیرحزبی تبختر می‌فروشند ، از بالا به آنها نگاه میکنند ، آنها را حقیر می‌شمارند ، از احترام به آنها و قدر گذاشتن به جنبه‌های مثبت آنها سرباز می‌زنند . این رفتار واقعاً گرایشی سکتاریستی است . این رفقا پس از خواندن چند اثر مارکسیستی بجای آنکه متواضع‌تر گردند بر کبر و نخوت خود میفزایند ، دائماً دیگران را کنار می‌زنند باین عنوان که بدرد نمی‌خورند ؛ اما آنها درك نمیکنند که معلومات خود آنها هنوز نیم‌بند است . رفقای ما باید به این حقیقت پی برند که اعضای حزب کمونیست در مقایسه با مردم غیرحزبی در همه حال اقلیتی را تشکیل میدهند . اگر فرض کنیم که از هر صد نفر يك نفر کمونیست باشد ، تعداد کمونیست‌ها برای ۴۵ میلیون سکنه چین ۴۵ میلیون خواهد بود . حتی اگر اعضای حزب ما بچنین رقم بزرگی هم بالغ گردد باز کمونیست‌ها يك درصد اهالی را دربر خواهند گرفت و غیر کمونیست‌ها ۹۹ درصد اهالی را . پس چه دلیلی میتوانیم برای عدم همکاری با غیر کمونیست‌ها اقامه کنیم ؟ ما وظیفه داریم با تمام کسانی که میخواهند یا میتوانند با ما همکاری کنند همکاری کنیم و بهیچوجه حق نداریم آنها را از خود برانیم . معذک بعضی از رفقای



حزبی این حقیقت را درک نمیکنند و به کسانی که میخواهند با ما همکاری کنند بدیده حقارت مینگرند و حتی آنها را میرانند. با هیچ دلیلی این رفتار را نمیتوان توجیه کرد. آیا مارکس، انگلس، لینن و استالین چنین دلائلی بدست داده‌اند؟ خیر! برعکس، آنها همیشه بما مجدانه توصیه کرده‌اند که با توده‌ها رابطه نزدیک برقرار کنیم، هرگز از توده‌ها جدا نشویم. آیا کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دلائلی بدست داده است؟ باز هم خیر! در هیچیک از قطعنامه‌های آن گفته نشده است که ما میتوانیم از توده‌ها جدا شویم و خود را منفرد سازیم. برعکس کمیته مرکزی همیشه بما سفارش کرده است که با توده‌ها روابط نزدیک برقرار کنیم، از آنها جدا نشویم. بنابراین هیچ عملی که به جدائی ما از توده‌ها بیانجامد قابل توجیه نیست و صرفاً نتیجه زیان‌بخش افکار سکتاریستی ساخته و پرداخته بعضی از رفقای ما است. از آنجائی که این نوع سکتاریسم در میان بعضی از رفقا بطور بسیار جدی باقی است و مانع اجرای خط مشی حزب است ما باید در درون حزب به کار تریستی وسیعی دست بزنیم. قبل از هر چیز باید به کادرهای ما کمک کرد تا واقعاً به وحاست مسئله پی‌برند و دریابند که تا اعضای حزب با کادرهای غیرحزبی و توده غیرحزبی متحد نشوند نمیتوان بر دشمن فائق آمد و به هدفهای انقلاب دست یافت. کلیه افکار سکتاریستی از سوپژکتیویسم سرچشمه میگیرند و با نیازمندیهای واقعی انقلاب مغایرت دارند، بهمین جهت مبارزه علیه سکتاریسم باید با مبارزه علیه سوپژکتیویسم همراه باشد.

امروز دیگر وقتی باقی نمانده که به مسئله الگوسازی در حزب پردازم. من آنرا در جلسه دیگری مورد بحث قرار خواهم داد. فقط یادآور میشوم که سبک الگوسازی حزبی ناقل پلیدیها است، مظهری

از سوئزکتیویسم و سکتاریسم است ، مردم زبان میرساند و به انقلاب لطمه میزند . ما باید کاملاً خود را از چنگ آن برهانیم .

برای مبارزه با سوئزکتیویسم باید ماتریالیسم و دیالکتیک را اشاعه دهیم . معذک در حزب ما بسیاری از رفقا به اشاعه ماتریالیسم و دیالکتیک هیچ توجهی مبذول نمیدارند . حتی رفقای به اشاعه سوئزکتیویسم با آراش خاطر مینگرند . آنها تصور میکنند که به مارکسیسم معتقدند ولی هیچ کوششی برای تبلیغ ماتریالیسم بعمل نمیآورند و هنگامی که مطلبی سوئزکتیویستی می شنوند یا میخوانند به آن نمی اندیشند و عقیده ای ابراز نمیدارند . این شیوه شایسته یک کمونیست نیست و سبب میشود که افکار سوئزکتیویستی بسیاری از رفقای ما را مسموم کند و ذهن آنها را مختل سازد . برای زدودن زنگ سوئزکتیویسم و دگماتیسم از اذهان رفقای خود باید به کار توضیحی وسیعی دست زد و از رفقا دعوت کرد که سوئزکتیویسم ، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی را تحریم کنند . این معایب سه گانه به اجناس ژاپنی میمانند ، فقط دشمن میخواهد که ما پای بند آنها باشیم تا همچنان در جمود فکری باقی بمانیم . از اینرو آنها را نیز باید مانند اجناس ژاپنی تحریم کرد (۶) . ما باید کالاهای سوئزکتیویسم ، سکتاریسم و الگوسازی حزبی را تحریم کنیم ، فروش آنها را دشوار گردانیم و امکان ندهیم که بعلت سطح تئوریک نازل حزب ما ، بازاری برای خود بیابند . بدین منظور ، رفقای ما باید شم خود را خوب بکار اندازند ، هر چیزی را استشمام کنند ، خوب را از بد تمیز دهند و سپس در باره قبول یا تحریم آن تصمیم بگیرند . کمونیستها بهر مسئله ای که بر میخورند باید پیوسته این سوال را در برابر خود قرار دهند : چرا ؟ برای چه ؟ آنها باید مغز خود را بکار اندازند و با دقت فکر کنند

آیا در آن مسئله همه چیز بر پایه واقعیات است یا نه ، واقعاً منطقی است یا نه . بهیچ عنوانی نمیتوان کورکورانه بدنبال دیگران رفت و اطاعت برده‌وار را تجویز کرد .

بالاخره در مقابله با سویژکتیویسم ، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی باید همواره دو اصل را بخاطر داشت : نخست ” پند گرفتن از اشتباهات گذشته بمنظور اجتناب از بازگشت آنها“ ، و دوم ”درمان بیماری بمنظور نجات بیمار“ . باید اشتباهات گذشته را بدون در نظر گرفتن حساسیت اشخاص افشا کرد ، باید جهات منفی کار گذشته را با روش علمی تحلیل نمود و مورد انتقاد قرار داد تا کار آینده بهتر و با دقت بیشتری انجام گیرد . چنین است معنی ”پند گرفتن از اشتباهات گذشته بمنظور اجتناب از بازگشت آنها“ . اما منظور ما از افشاء اشتباهات و انتقاد کمبودها ، مانند پزشکی که مرضی را معالجه میکند ، فقط نجات بیمار است و نه تلف کردن وی . اگر کسی به مرض آپاندیسیت مبتلا است جراح آپاندیس او را عمل میکند و زندگی بیمار را نجات میدهد . اگر کسی که مرتکب اشتباه شده ، از ترس معالجه مرض خود را نپوشاند ، یا در اشتباهات خود آنقدر اصرار نورزد که درمان ناپذیر شود ، بلکه صادقانه و شرافتمندانه بخواهد معالجه شود و خود را اصلاح کند ، ما از او استقبال خواهیم کرد و بدرمان او همت خواهیم گماشت تا آنکه رفیق شایسته‌ای گردد . ما در انجام این وظیفه موفق نخواهیم شد هرگاه عنان اختیار از دست بدهیم و او را بگوییم . درمداوای بیماری ایدئولوژیک و سیاسی هرگز نباید خشونت و تندی بخرج داد . یگانه طریقه صحیح و مؤثر عبارتست از ”درمان بیماری بمنظور نجات بیمار“ .

افتتاح مدرسه حزبی بمن فرصت داد تا با شما مفصلاً صحبت کنم .

امیدوارم همه رفقا به آنچه که گفتم خواهند اندیشید. ( کف زدنهای پرشور )

### یادداشتها

- ۱ - مراجعه شود به « مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین » ، یادداشت ۳۸ ، «منتخب آثار مائو تسه دون» ، جلد اول . سبک الگوسازی یا دقیقاً بزبان چینی سبک رسالات هشت بندی نوعی نوشته بود که از هرگونه مضمونی خالی و کارش فقط بازی با الفاظ بود و منحصرأ دنبال شکل میرفت . هر يك از بخش های آن تابع قواعد لایتغیری بود و حتی تعداد معینی از هیر و گلیف ها را دربر میگرفت . از اینرو برای تهیه آن کافی بود نوشته خود را با فرمولهای معینی که برای هر موضوع معین مطالبه میشد تطبیق داد .
- « سبک الگوسازی حزبی » اشاره ای است به نوشته های برخی از انقلابیون که بجای تجزیه و تحلیل واقعیات ، چپ و راست الفاظ و اصطلاحات انقلابی بکار میبردند و مقالات آنها مانند رسالات هشت بندی در واقع جز سخن پردازیهای بسی معنی و بسی پایان نیست .
- ۲ - منظور قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مصوب دسامبر ۱۹۳۹ است درباره جلب روشنفکران که تحت عنوان « جلب روشنفکران بمقیاس وسیع » در « منتخب آثار مائو تسه دون » ، جلد دوم ، بچاپ رسیده است .
- ۳ - استالین : « اصول لنینیسم » ، بخش سوم .
- ۴ - جمله افتتاحیه « سخنان کنفسیوس » ، مجموعه ای از گفتگوهای کنفسیوس با شاگردانش .
- ۵ - استالین : « گزارش به هجدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی ( بلشویک ) درباره فعالیت کمیته مرکزی » بخش سوم ، فصل دوم .
- ۶ - تحریم کالاهای ژاپنی یکی از شیوه هائی بود که خلق چین در نیمه اول سده بیستم در مبارزه علیه تجاوز امپریالیسم ژاپن اکثراً بکار میبرد . مثلاً مردم چین در مراحل جنبش میهن پرستانه ۴ مه سال ۱۹۱۹ ، پس از حادثه ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ و در طول جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، کالاهای ژاپنی را تحریم میکردند .

## مبارزه علیه سبک الگوسازی در حزب

( ۸ فوریه ۱۹۴۲ )

هدف جلسه امروز را رفیق کای فون باطلاع ما رساند. اینک من میخواهم در این باره صحبت کنم که چگونه سبک الگوسازی حزبی بعنوان ابزار تبلیغ و یا شکل بیان مورد استفاده سوئزکتیویسم و سکتاریسم قرار میگیرد. ما با سوئزکتیویسم و سکتاریسم مبارزه میکنیم، ولی اگر بموازات آن سبک الگوسازی حزبی را از بین نبریم، آنها در وجود این سبک برای مخفی کردن خود پناهگاهی خواهند یافت. اگر ما به سبک الگوسازی حزبی نیز خاتمه دهیم، میتوانیم به سوئزکتیویسم و سکتاریسم "کیش و مات" بگوئیم، و آنوقت این دو موجود ناهنجار، نظیر موشهایی که در میان فریادهای "بکش! بکش!" در میروند، چهره واقعی خود را نمودار ساخته و باسانی نابود خواهند شد.

صاحب سبک الگوسازی حزبی، اگر فقط برای خود چیزی بنویسد، سهم نیست. ولی اگر نوشته خود را به دیگری نیز ارائه دهد، تعداد خواننده دو برابر میشود و در اینصورت زبان کارش کم نخواهد بود. اگر علاوه بر آن، این نوشته اعلان یا تکثیر شود، در جراید منتشر و

---

متن حاضر سخنرانی است که از طرف رفیق مائوتسه دون در جلسه کادرها در پین ان ایراد گردیده است.

یا بصورت کتاب انتشار یابد ، کار جدی تر میشود زیرا ممکن است افراد زیادی را تحت تأثیر قرار دهد . در واقع آنهایی که بسبک الگوسازی مینویسند ، میخواهند خوانندگان زیادی داشته باشند . از اینرو افشا کردن این سبک و پایان بخشیدن بآن کاملاً ضروری است .

سبک الگوسازی حزبی یکی از انواع سبک الگوسازی خارجی است که مدتها پیش لوسیون با آن مبارزه میکرد است (۱) . پس علت چیست که ما امروز آنرا سبک الگوسازی حزبی مینامیم ؟ علت اینستکه این سبک علاوه بر بیگانگی ، کمی نیز رنگ محلی دارد . شاید این هم نوعی خلاقیت است ! در اینصورت چه کسی میتواند ادعا کند که نزد ما هیچ کار خلاقیتی بوجود نیامده است ؟ بفربسائید ، این یکی ! ( شلیک خنده )

سبک الگوسازی حزبی مدتهاست که در حزب ما وجود دارد ؛ و بخصوص در دوران انقلاب ارضی گاهی بیک مسئله جدی تبدیل میشد . از نظر تاریخی ، سبک الگوسازی حزبی عکس العملی است در مقابل جنبش ۴ مه .

در دوران جنبش ۴ مه نمایندگان افکار نو علیه زبان مکتوب کلاسیک و بسود زبان ملفوظ بمبارزه برخاستند ، آنان با دگم های کهنه مخالفت مینمودند و علم و دموکراسی را توصیه میکردند ؛ اینها همه کاملاً درست بود . این جنبش در آنزمان تحرك داشت ، مترقی و انقلابی بود . طبقات حاکم وقت دانشجویان را با آموزشهای کنفوسیوس پرورش میدادند و مردم را به پرستش سیستم او بمثابه دگم مذهبی وادار میکردند ، و نویسندگان نیز همه چیز را بزبان مکتوب کلاسیک مینوشتند . بطور خلاصه ، هر آنچه که از طرف طبقات حاکم و نوکرانشان در آنزمان نوشته میشد و آموزش مییافت ، چه از لحاظ شکل و چه از حیث مضمون

بسبک الگوسازی و دگم بود. اینها همان کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه بودند. یکی از خدمات بزرگ و برجسته جنبش؛ مه این بود که تمام زشتی‌های زنده این کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه را بمردم نشان میداد و آنان را به قیام علیه آنها دعوت مینمود. یکی دیگر از خدمات بزرگ جنبش؛ مه در ارتباط با آن، پیکار علیه اسپریالیسم بود؛ ولی مبارزه علیه کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه همچنان یکی از خدمات بزرگ جنبش؛ مه باقی میماند. اما بعداً سبک الگوسازی خارجی و دگم‌های خارجی پدید گشتند. برخی از رفقای حزبی ما که سفایر مارکسیسم عمل میکردند، آنها را به سوپزکتیویسم، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی رشد دادند. اینها کلیشه‌ها و دگم‌های جدیدی هستند که در فکر بسیاری از رفقا چنان عمیق رخنه کرده‌اند که امروز برای رهائی از آن مجاهدت بزرگی لازم است. از اینرو بنظر میرسد که نهضت دیناسیک، مترقی و انقلابی دوران جنبش؛ مه که علیه کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه و فنودالی جریان داشت، بعداً بوسیله بعضی از افراد بعکس خود تبدیل گردید و کلیشه‌ها و دگم‌های تازه‌ای بوجود آمد. این کلیشه‌ها و دگم‌ها نه دیناسیک‌اند و نه مترقی و انقلابی بلکه بی‌حرکت، عقب مانده و سد راه انقلابند. این بدان معنی است که سبک الگوسازی خارجی یا سبک الگوسازی حزبی واکنشی در مقابل ماهیت اصلی جنبش؛ مه میباشد. معذک خود جنبش؛ مه نیز دارای ضعفهایی بود. بسیاری از رهبران این جنبش هنوز روح انتقادی مارکسیسم را نمیشناختند و شیوه کارشان بطور کلی بورژوائی، یعنی فرمالیستی بود. عمل آنها در مخالفت با کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه و همچنین در توصیه علم و دموکراسی کاملاً درست بود. ولی آنها در برخورد با شرایط موجود و تاریخ و چیزهای

خارجی فاقد روح انتقادی ماتریالیسم تاریخی بودند و بنظر آنها هر چیز بد ، بطور مطلق و کامل بد بود و هر چیز خوب ، بطور مطلق و کامل خوب بود . این برخورد فرمالیستی نسبت بمسائل مسیر آتی جنبش را تحت تأثیر قرار داد . جنبش ؛ مه در سیر تکامل خود بدو جریان تقسیم شد . نمایندگان يك جریان روح علمی و دموکراتیک جنبش ؛ مه را بارث گرفتند و آنها بر اساس مارکسیسم تغییر دادند ؛ این همان کاریست که کمونیستها و بعضی مارکسیستهای غیرحزبی انجام دادند . نمایندگان جریان دیگر راه بورژوائی را در پیش گرفتند - این رشد فرمالیسم بطرف راست بود . ولی در درون حزب کمونیست نیز در این مورد همگونی وجود نداشت ؛ بعضی ها هم منحرف گردیدند ، و این افراد که مارکسیسم را عمیقاً نمیشناختند ، در راه اشتباه آمیز فرمالیسم یعنی سوپزکتیویسم ، سکتاریسم و الگوسازی حزبی افتادند - این رشد فرمالیسم بطرف "چپ" بود . بنابر این سبک الگوسازی حزبی از یکسو واکنشی علیه عناصر مثبت جنبش ؛ مه و از سوی دیگر میراث ، ادامه یا تکامل عناصر منفی آن بود و بهیچوجه نمیتوان آنها يك پدیده تصادفی دانست . درك این واقعیت برای ما مفید است . اگر در دوران جنبش ؛ مه مبارزه علیه کلیشه ها و دگم های کهنه يك وظیفه انقلابی و حتمی بود ، امروز نیز انتقاد از کلیشه ها و دگم های تازه در پرتو مارکسیسم برای ما يك وظیفه انقلابی و حتمی است . بدون مبارزه علیه کلیشه ها و دگم های کهنه در دوران جنبش ؛ مه ، خلق چین نمیتوانست اندیشه خود را از بند آنها برهاند ، و چین قادر نبود به کسب آزادی و استقلال خویش امیدوار شود . دوران جنبش ؛ مه فقط سر آغاز این مبارزه بود و آزادی نهائی قاطبه خلق از تسلط کلیشه ها و دگم های کهنه هنوز مجاهدت فراوانی را ایجاب میکند و



این وظیفه خطیر است که در راه يك تحول انقلابی در انتظار ماست . اگر ما امروز علیه کلیشه‌ها و دگم‌های تازه مبارزه نکنیم ، اندیشه خلق چین اسیر فرمالیسم دیگری خواهد شد . چنانچه سموم سبک الگوسازی حزبی و خطاهای دگماتیستی که در میان بخشی ( البته فقط بخشی ) از رفقای حزبی پیدا شده است از بین نرود ، ایجاد يك روح انقلابی دینامیک ، رهایی از این عادت ناپسند یعنی برخورد نادرست نسبت به مارکسیسم ، اشاعه و رشد دامنه‌دار مارکسیسم اصیل غیرممکن خواهد بود ؛ بعلاوه ، ما قادر نخواهیم بود علیه تأثیر کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه در میان مردم سراسر کشور و همچنین علیه تأثیر کلیشه‌ها و دگم‌های خارجی در بین بسیاری از مردم با شدت مبارزه کنیم و این تأثیرات را از بین ببریم .

سوپرکتیویسم ، سکتاریسم و الگوسازی حزبی هر سه مخالف مارکسیسم‌اند ؛ آنها پاسخگوی نیازندیمهای پرولتاریا نیستند ، بلکه مورد نیاز طبقات استثمارگر میباشند . اینها همه در حزب ما انعکاسی از ایدئولوژی خرده بورژوازی هستند . چین شوربست که در آن خرده بورژوازی طبقه کثیرالعهده‌ایرا تشکیل میدهد ؛ حزب ما از طرف این طبقه وسیع احاطه گردیده و بسیاری از اعضای حزب نیز از آن منشا گرفته‌اند ، و آنها با ورود خود به حزب ، ناگزیر افکار خرده بورژوائی را کم و بیش با خود به‌مراه آورده‌اند . اگر تعصب و یکجانبه‌گری انقلابیون خرده بورژوا سهار و اصلاح نگردد ، براحتی ممکن است منشاء پیدایش سوپرکتیویسم و سکتاریسم شود که سبک الگوسازی خارجی یا حزبی یکی از مظاهر آنست .

برطرف ساختن این چیزها و محو تمام آثار آنها کار آسانی نیست .

این عمل باید با روش مناسب ، یعنی با دلایل مقنع انجام گیرد . اگر دلایل ما بطور صحیح و منطقی مطرح شوند ، آنوقت مؤثر واقع خواهند شد . اولین کاری که باید در پروسه اقناع انجام شود ، اینستکه بیمار را با این فریاد که ” تو بیماری ! ” تکان دهیم تا عرق ترس بر او عارض شود ، سپس با ملایمت باو بگوئیم که خودش را مداوا کند . حال به تحلیل سبک الگوسازی حزبی پردازیم تا ببینیم درد در کجا است . برای اینکه سم را با پادزهر دفع کنیم ، ما نیز بتقلید از سبک قالبی ” رساله هشت بندی ” ( ۲ ) ، ادعای نامهای در هشت بند تنظیم میکنیم که میتوان آنها را هشت اتهام اساسی نام نهاد .

اولین اتهام سبک الگوسازی حزبی : سخن پردازیهای بی پایان و بی معنی . برخی از رفقا بنوشتن مقالات طولانی اما توخالی عادت کرده اند که بیشتر به ” نوارپیچ دراز و متعفن پاهای زن تنبل ” شباهت دارد . چرا باید چنین مقالات طولانی و توخالی نوشته شود ؟ این فقط میتواند يك توضیح داشته باشد : آنها نمیخواهند که توده ها این مقالات را بخوانند . وقتیکه مقالات مفصل و خالی از موضوع باشند ، توده ها با اولین نگاه فقط سرشانرا تکان میدهند . چگونه ممکن است آنها به خواندن این مقالات رغبت کنند ؟ اینگونه مقالات بهیچ کار دیگری نمی آیند بجز اینکه افراد ساده را سرعوب کنند ، بر آنان اثر نامطلوب باقی گذارند و به عادات ناپسند وادارشان نمایند . در ۲۲ ژوئن سال پیش اتحاد شوروی به جنگ عظیمی علیه تجاوز خارجی وارد گردید ؛ نطقی که استالین در ۳ ژوئیه ایراد نمود ، از يك سرمقاله روزنامه « جیه فان ژیبائو » مفصل تر نبود . ولی اگر این نطق را یکی از آقایان محترم ما تهیه میکرد ، واقعاً وحشتناك میشد ، برای او حتی چند ده هزار کلمه

هم کافی نبود . ما در زمان جنگ هستیم و باید بیاموزیم که چگونه مقالات ما را مختصر و مفید بنویسیم . درین ان تا بحال نبردی نبوده است ، ولیکن واحدهای ما در جبهه هر روز درگیر نبردند و افراد پشت جبهه نیز گرفتاری زیاد دارند . در چنین وضعی اگر مقالات طولانی باشند ، چه کسی آنها را خواهد خواند ؟ در جبهه نیز بعضی از رفقا علاقه فراوانی بنوشتن گزارشات مفصل دارند و برای این کار زحمت زیادی میکشند و آنها را نزد ما میفرستند تا بخوانیم . ولی چه کسی جرأت میکند این گزارشات را بخواند ؟ آیا اینکه مقالات طولانی و توخالی خوب نیستند ، بدان معنی است که مقالات کوتاه و توخالی خوب اند ؟ نه اینهم خوب نیست . به سخن پردازی بیهوده ، بهر شکلی که باشد ، باید خاتمه داد . معذک اولین و مقدم ترین وظیفه ما این است که " نوار بیچ دراز و متعفن پایهای زن تنبل " را هرچه زودتر بزباله دان بیافکنیم . بعضی ها ممکن است بپرسند : مگر « سرمایه » طولانی نیست ؟ پس با آن چه باید کرد ؟ جوابش ساده است : باید به مطالعه آن ادامه داد . ضرب المثلی میگوید : " بهر کوهی که میروی باید آواز دیگری سردهی . " مثل دیگر نیز هست : " اشتها باید با غذا و لباس با قد جور بیاید . " هر کاری که ما میکنیم باید با شرایط موجود تطبیق کند ، و این موضوع در نوشتن مقاله و ایراد سخنرانی نیز صادق است . ما با نوشته های مفصل و توخالی قالبی مخالفیم ، ولی این بدان معنی نیست که هر چه کوتاه باشد خوب است . یقین ، ما در زمان جنگ بمقالات کوتاه نیازمندیم ، ولی احتیاج ما قبل از همه به مقالات با مضمون زیادتر است . مقالات بدون محتوی کمتر قابل قبول و بیشتر قابل اعتراضند . این حکم درباره سخنرانیها نیز صدق میکند ؛ ما باید به پرچانگی های

بی انتها و توخالی خاتمه دهیم .

دومین اتهام سبک الگوسازی حزبی : افاده کردن بمنظور ارباب مردم . بعضی از نوشته های قالبی ، در عین اینکه طولانی و توخالی اند ، از ادعا و افاده که هدفش آشکارا ارباب مردم است ، مملو اند . در اینجا سم بس زیان بخشی وجود دارد . سخن پردازیهای بی پایان و بی معنی را شاید میتوان نشانه بچگی شمرد ، ولی افاده کردن بمنظور ارباب مردم تنها بچگی نیست بلکه فرومایگی آشکار است . لوسیون اینگونه افراد را بیاد انتقاد گرفته و میگوید : " فحاشی و تهدید را بهیچوجه نمیتوان مبارزه نامید . " ( ۳ ) آنچه علم نام دارد ، هرگز از انتقاد نمیپراسد زیرا که علم حقیقت است و از رد و انکار هیچ باکی ندارد . آنانکه مقالات و سخنرانیهای موبزکتیویستی و سکتاریستی بشکل الگوسازی حزبی مینویسند ، از رد و انکار ترس و وحشت دارند و مردمان بسیار جبون و بزدلی هستند و از اینروست که به افاده کردن بمنظور ارباب مردم متشبث میشوند ، بتصور اینکه از این راه میتوانند دهان دیگران را ببندند و " پیروزمند به قصر باز گردند " . اینگونه چیزهای پرافاده قادر بانعکاس حقیقت نیستند ، بلکه فقط مانع آن میگرددند . کسانی که صاحب حقیقت اند نیازی به افاده کردن برای ارباب مردم ندارند و فقط صادقانه و صمیمانه میگویند و عمل میکنند . در سخنرانیها و مقالات بسیاری از رفقا غالباً دو اصطلاح بچشم میخورد : یکی " مبارزه بی امان " و دیگری " حمله بی رحمانه " . این شیوه ها در مقابله با دشمن و یا ایدئولوژی او کاملاً لازمند ، ولی توسل بانها در قبال رفقا بهیچوجه صحیح نیست . همانطور که در « تاریخ حزب کمونیست ( بلشویک ) اتحاد شوروی ( دوره مختصر ) » در بند ۴ نتیجه گیری گفته شده است ، اغلب اتفاق میافتد که دشمنان

و ایدئولوژی دشمن در حزب رخنه میکنند . شکی نیست که ما در برابر این دشمنان باید بشیوه‌های " مبارزه بی‌اسان " و " حمله بی‌رحمانه " توسل جوئیم زیرا که این فرومایگان همین شیوه‌ها را علیه حزب ما بکار می‌برند . چنانچه ما نسبت به آنها روش اغماض در پیش گیریم ، در داسی که برایمان گسترده‌اند ، گرفتار خواهیم شد . ولیکن این شیوه‌ها را نباید درباره رفقائی که احیاناً خطائی مرتکب میشوند ، بکار برد ؛ در قبال آنان باید از شیوه انتقاد و انشقاد از خود استفاده نمود - شیوه‌ایکه در بنده نتیجه گیری « تاریخ حزب کمونیست ( بلشویک ) اتحاد شوروی ( دوره مختصر ) » توصیه شده است . اینکه برخی از رفقا در گذشته نسبت به رفقائی که احیاناً خطائی مرتکب شده بودند ، شیوه‌های " مبارزه بی‌اسان " و " حمله بی‌رحمانه " را زیاد بکار می‌بستند ، بدین علت بود که آنها از طرفی وضع رفقای مذکور را مورد تحلیل قرار نمیدادند و از طرف دیگر میخواستند از راه تظاهر و افاده‌فروشی آنها را سرعوب سازند . چنین شیوه‌ای درباره هیچ کس قابل تأیید نیست . زیرا که این تاکتیک ارباب در دشمن بکلی بی‌تأثیر است ، و درباره رفقای خود نیز جز زیان هیچ حاصلی ندارد . این تاکتیک است که طبقات استثمارگر و لوسپن پرولتاریا برسبیل عادت بکار می‌برند ، اما پرولتاریا احتیاجی بان ندارد . برنده‌ترین و مؤثرترین سلاح برای پرولتاریا هیچ چیز دیگری بجز روش علمی جدی و پیکارجو نمیتواند باشد . حیات حزب کمونیست نه بر پایه ارباب بلکه براساس حقیقت مارکسیسم - لنینیسم ، بر اساس جستجوی حقیقت از میان واقعیات ، و براساس علم و دانش استوار است . احتیاج به گفتن نیست که فکرکسب شهرت و مقام از راه تظاهر و افاده‌فروشی حتی بیشتر قابل تحقیر است . خلاصه کلام ، تمام سازمانها ، هنگامیکه

تصمیمی اتخاذ یا دستوری صادر میکنند ، همه رفقا ، وقتیکه مقاله‌ای تنظیم و یا نطقی ایراد سینمایند ، باید بر حقیقت مارکسیسم - لنینیسم تکیه کنند و ثمربخشی کار خود را هدف قرار دهند . پیروزی انقلاب فقط از این راه تأمین خواهد شد ، زائد بر آن بی‌فایده است .

سومین اتهام سبک‌الگوسازی حزبی : تیراندازی بدون هدف ، عدم توجه به مخاطبین . چند سال پیش شعاری روی دیوارهای شهر یین ان نوشته بود که چنین خوانده میشد : " کارگران و دهقانان ، برای پیروزی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی متحد شوید ! " مضمون شعار بد نبود ، ولیکن در کلمه 工人 (گون ژن - کارگران) ، هیروگلیف 工 (گون) را بصورت 工 ، یعنی با خط قائم زیگزاگ نوشته بودند . و هیروگلیف 人 (ژن) نیز بشکل 人 یعنی با سه خط کوچک مایل به سمت راست در آمده بود . رفیقی که این شعار را نوشته بود ، بدون شک یکی از پیروان ادبای قدیم بود ، ولی نوشتن چنین هیروگلیف‌هایی در دوران جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، آنهم روی دیوارهای شهری نظیر یین ان بهیچوجه قابل درک نیست . شاید او اصلاً میل نداشت که مردم ساده آنرا بخوانند ، زیرا مشکل است که بتوان توضیح دیگری برای آن پیدا کرد . کمونیستها اگر واقعاً میخواهند کار تبلیغاتی کنند ، باید مخاطبین خود را مورد توجه قرار دهند و در فکر کسانی باشند که مقالات و شعارهای آنها را میخوانند یا نطق‌ها و گفتارشان را گوش میدهند ؛ والا این بدان معنی است که آنها اصلاً خیال ندارند کسی مقالاتشانرا بخواند و یا بگفتارشان گوش فرا دهد . بسیاری گمان میکنند آنچه میگویند یا مینویسند ، برای همه مفهوم است ولی غالباً در عمل بهیچوجه چنین نیست ؛ وقتیکه آنها بسبک‌الگوسازی حزبی مینویسند و صحبت میکنند ،

چگونه سیخ خواهند که مردم آنها را بفهمند؟ اصطلاح "ساز زدن برای گاو کوهی" تمسخر مخاطبین را دربر دارد. ولی اگر آن را در جهت احترام به آنان تفسیر کنیم، تمسخر به خود نوازنده برمیگردد. چرا او خود را هلاک میکند بدون اینکه از خود سؤال کند برای کی؟ بدتر از همه اینکه سر و کارش با سبک‌الگوسازی حزبی است که به نوای کلاغی میماند و برای آزار گوش مردم در فریاد خود پافشاری میکند. موقع تیراندازی باید هدف را نشانه گرفت؛ هنگام نواختن نیز باید بفکر شنوندگان بود؛ آیا میتوان بدون توجه به خواننده و شنونده مقاله‌ای نوشت و یا نطقی ایراد کرد؟ وقتی با هرکسی که باشد قصد دوستی دارید، آیا میتوانید بدون تفاهم باهم و آگاهی از قلب هم دوست صمیمی یکدیگر شوید؟ اگر مبلغین ما بجای کوشش در شناختن مخاطبین و سعی در تحقیق و تحلیل آنان کاری جز سخن‌پردازی نکنند، کارشان بجائی نخواهد رسید.

چهارمین اتهام سبک‌الگوسازی حزبی: بیان کسل‌کننده و بیروح نظیر يك "بیه سان" (۴). این مردمان که اهالی شانگهای آنها را "بیه سان کوچک" مینامند، عیناً نظیر سبک‌الگوسازی حزبی فرسوده و شمشز کننده‌اند. اگر مقاله یا گفتاری جز تکرار اصطلاحات معین کاری نکند و نظیر يك تکلیف دبستانی از حرارت و نیرو بی‌بهره باشد، آیا بیان آن کسل‌کننده، بی‌روح و بدمنظر نظیر يك "بیه سان" نیست؟ کسیکه در هفت سالگی وارد دبستان شده، موقع بلوغ دوره دبیرستان را پیموده و بعد از بیست سالگی دانشگاه را پایان رسانده است بدون اینکه با توده‌های مردم تماس داشته باشد، اگر بیانش نارسا و يك نواخت باشد، تعجبی ندارد. ولی ما يك حزب انقلابی هستیم و برای توده‌ها

کار میکنیم ، و اگر ما زبان توده‌ها را نیاموزیم ، پیشرفت کارمان مشکل خواهد بود . حالا بسیاری از رفقا که به کار تبلیغات مشغولند ، نیز زبان یاد نمیگیرند . تبلیغات آنها بسیار کسل کننده است و کمتر کسی به خواندن مقالات و شنیدن بیانات آنها رغبت نشان میدهد . چرا باید زبان آموخت و کوشش زیادی وقف آن کرد ؟ زیرا بدون يك مطالعه جدی و پیگیر شناسائی عمیق زبان ممکن نیست . اولاً ، زبان را باید نزد توده‌های مردم آموخت . گنجینه زبان خلق بسیار غنی و زنده است و زندگی واقعی را منعکس میکند . نظر باینکه بسیاری از ما زبان را عمیقاً یاد نگرفته‌ایم ، لذا مقالات و سخنرانیهای ما جملات زنده ، دقیق و قوی کم دارد ؛ آنها بهیچوجه هیکل يك انسان سالم را مجسم نمیکند ، بلکه حد اکثر جسد بی گوشت " بیه سان " را نمایش میدهند که از لاغری توی ذوق میزند . ثانیاً از زبانهای خارجی باید آنچه مورد احتیاج است ، بگیریم . ما نباید اصطلاحات خارجی را بطور مکانیکی یا بدون تشخیص بکار ببریم ، بلکه باید از میان آنها آنچه برای ما مفید و خوب است بیرون بکشیم . گنجینه سابق زبان چینی نارسا است ، بسیاری از لغات موجود در گنجینه امروزی ما از زبانهای خارجی اقتباس گردیده‌اند . مثلاً امروز ما يك جلسه " گان بو " ( کادرها ) را برگذار میکنیم ؛ کلمه " گان بو " ریشه خارجی دارد . ما باید از چیزهای تازه‌ایکه در خارج وجود دارد ، بیش از این فرا گیریم ، هم از افکار مترقی و هم از اصطلاحات تازه . ثالثاً ما باید از زبان کلاسیک چینی نیز آنچه زنده است بیاموزیم . ما بعلت اینکه در مطالعه زبان کوشش فراوان نکرده‌ایم ، هنوز نتوانسته‌ایم قسمتهای زنده زبان کلاسیک چینی را که مقدارش نیز کم نیست بطور کامل و معقول مورد استفاده قرار دهیم . البته ما با استعمال اصطلاحات



و کنایات مرده جداً مخالفیم ، این امر روشن است ؛ ولی ما باید آنچه را که خوب و هنوز معتبر است ، بپذیریم . اینک کسانی که سبک الگوسازی حزبی بیش از همه مسموم شان کرده است ، برای بررسی قسمتهای مفید زبان توده‌ای ، زبانهای خارجی و زبان کلاسیک چینی بخود زحمت نمیدهند . از اینرو توده‌های مردم از تبلیغات خشک و بیروح آنها استقبال نمیکنند و ما هم نیازی به چنین مبلغین کم‌مایه و ناصالح نداریم . مبلغان ما چه کسانی هستند ؟ مبلغ فقط معلم ، روزنامه‌نگار ، نویسنده و هنرمند نیست ، بلکه تمام کادرهای ما نیز مبلغند . مثلاً فرماندهان ارتش ، البته آنها اعلامیه‌های عمومی صادر نمیکنند ، ولیکن باید برای سربازان صحبت کنند و با مردم تماس بگیرند . مگر این کارها تبلیغ نیست ؟ وقتی مطلبی بیک نفر گفته میشود ، این همان تبلیغ است . و کسیکه لال نیست ، همیشه چیزی برای گفتن دارد . چنین است دلایلی که مطالعه زبان را برای رفقای ما حتمی میسازد .

پنجمین اتهام سبک الگوسازی حزبی : تنظیم نکات مورد بررسی بترتیب علائم تکراری نظیر یک داروخانه چینی . اگر نگاهی بیک داروخانه چینی بیفکنید ، قفسه‌هایی با کشوهای فراوان خواهید دید که روی هر کدام برجسبی وجود دارد : " دان گوئی " ، گل پنجه علی ، ریواس ، شوره قلمی و هر چه که بخواهید . این شیوه از طرف رفقای ما اقتباس شده است . آنها در تنظیم مقالات و سخنرانیها و تدوین کتب و گزارشات خود ابتدا ارقام چینی را با حروف بزرگ بکار میبرند ، سپس ارقام چینی با حروف کوچک ، علائم ده‌گانه آسمانی ، علائم دوازده‌گانه زمینی ، حروف بزرگ و کوچک لاتین و بالاخره ارقام عربی و غیره و غیره را مورد استفاده قرار میدهند . خوشبختانه اجداد ما و خارجی‌ها آنقدر از این

قبیل علائم برای ما اختراع کرده‌اند که میتوان بدون زحمت يك داروخانه چینی باز کرد ! مقاله‌ایکه پر از چنین علائم است و هیچ مسئله‌ایرا طرح ، تحلیل و حل نمیکند ، له و علیه چیزی موضع نمیگیرد ، در آخرین تحلیل فقط يك داروخانه چینی است و محتوی مشخص و معینی ندارد . البته مقصود من این نیست که علائم تکراری و علامات دیگر را نباید بکار برد ، بلکه غرض اینستکه اینگونه شیوه بررسی مسائل نادرست است . اکنون بسیاری از رفقای ما باین سیستم داروخانه چینی علاقه فراوان نشان میدهند که واقعاً ابتدائی‌ترین ، کودکانه‌ترین و عامیانه‌ترین سیستم‌ها است . این يك شیوه فرمالیستی است که اشیاء و پدیده‌ها را نه بر اساس روابط درونی ، بلکه بر حسب علائم خارجی طبقه‌بندی میکند . اگر کسی منحصرأ با تکیه بر علائم خارجی و به کمک انبوهی از مفاهیم که فاقد هر گونه پیوند درونی با یکدیگرند ، مقاله‌ای بنویسد ، یا گفتار و گزارشی تنظیم نماید ، کاری جز شعبده‌بازی با مفاهیم انجام نداده‌است . چنین کاری نیز ممکن است افراد دیگر را بجای تشویق در بررسی مسائل و تعمق در ماهیت اشیاء و پدیده‌ها ، بدانجا سوق دهد که بهمین شیوه متوسل شوند و به شمارش پدیده‌ها بر حسب علائم تکراری اکتفا نمایند . مسئله یعنی چه ؟ مسئله یعنی تضاد ذاتی يك شیئی . هر جا که تضاد حل نگردیده است ، مسئله وجود دارد . از زمانیکه مسئله بوجود میاید ، ضرورتاً باید بسود يك جهت و بزبان جهت دیگر موضع گرفت و آن را مطرح ساخت . برای طرح يك مسئله قبل از همه باید بيك تحقیق و مطالعه کلی درباره دو جنبه اساسی مسئله ، یعنی تضاد دست زد تا اینکه بتوان ماهیت این تضاد را شناخت ؛ این همان پروسه روشن ساختن مسئله است . هر مسئله‌ایرا میتوان از راه تحقیق و مطالعه

در خطوط کلی آن روشن ساخت و طرح نمود ، ولی هنوز نمیتوان آنرا حل کرد . برای حل آن باید بیک تحقیق و مطالعه منظم و دقیق پرداخت ؛ این همان پروسه تحلیل است . طرح هر مسئله تحلیل آنرا نیز ایجاب میکند ، و گرنه در میان انبوهی درهم و غیرمرتبط از پدیده‌ها تشخیص اینکه مسئله یعنی تضاد در کجا قرار دارد ، غیرممکن است . پروسه تحلیلی که در اینجا مورد نظر است ، یک پروسه تحلیلی منظم و دقیقی است . غالباً اتفاق میافتد که مسئله‌ای را که طرح شده است نمیتوان حل نمود ، زیرا بعلت روشن نبودن پیوندهای درونی اشیاء و پدیده‌ها و عدم تحلیل منظم و دقیق مسئله ، هنوز نمیتوان جنبه‌های مختلف آن را بروشنی دید ، نمیتوان از آن سنتزی ساخت و در نتیجه راه حلی برایش پیدا کرد . مقاله یا گفتاری که سهم است و جنبه هدایت کننده دارد ، همواره مسئله‌ای را طرح میکند ، آنرا تحلیل مینماید و از آن سنتزی میسازد تا اینکه ماهیت مسئله را نشان داده و راه حلی برایش ارائه دهد ؛ شیوه‌های فرمالیستی هیچ کمکی باینکار نمیکند . این شیوه‌های فرمالیستی کودکانه ، ابتدائی و مبتذل که استفاده از نیروی مغز را لازم نمیدانند ، در حزب ما بسیار شیوع یافته است و از اینروست که ما باید آن را فاش و برملا سازیم ؛ فقط از اینطریق است که هر کس میتواند شیوه مارکسیستی را برای بررسی مسایل ، طرح ، تحلیل و حل آنها بکار برد ؛ فقط از اینطریق است که ما میتوانیم کار خود را بنحو احسن انجام دهیم و امر انقلابی ما میتواند ظفرنمون گردد .

ششمین اتهام سبک الگوسازی : عدم حس مسئولیت و زیان رساندن به مردم در همه جا . تمام آنچه در بالا گفته شد ، از طرفی ناشی از ناپختگی و از طرف دیگر مربوط به نارسائی حس مسئولیت است . بعنوان

نمونه مسئله نظافت را مثال میزنم ، ما هر روز شست و شو میکنیم و بسیاری از ما این کار را بیش از يك بار در روز انجام میدهند . آنها هر دفعه پس از نظافت ، بسبك تحقیق و مطالعه بدقت خود را در آئینه تماشا میکنند ( شليك خنده ) از ترس اینکه مبادا ایرادی در کارشان وجود داشته باشد . ببینید ، چه احساس مسئولیت بزرگی ! اگر ما موقع نوشتن مقاله یا ایراد سخنرانی نیز چنین مسئولیتی برای خود حس کنیم ، کار تقریباً تمام است . آنچه نشان دادنی نیست ، از ارائه آن بمردم خودداری کنید ! متوجه باشید که مقاله و گفتارتان در فکر و عمل دیگران تأثیر میکند ! اگر کسی اتفاقاً یکی دو روز شست و شو نکند ، البته خوب نیست و اگر موقع نظافت یکی دو لکه روی صورتش باقی بماند ، آنها تعریفی ندارد ، ولی این کار بالاخره خیلی زیان نمیرساند . اما درباره مقالات و سخنرانیها که هدف شان منحصرأ تأثیر در دیگران است ، مسئله اینطور نیست . معذک در این مورد رفقای ما از خود لاقیدی نشان میدهند ، یعنی امور پیش پا افتاده را بر امور مهم مقدم میدارند . خیلی ها بدون مطالعه و آمادگی قبلی مقاله مینویسند و یا سخنرانی میکنند . آنها وقتیکه مقاله ایرا تمام کردند ، بجای اینکه مقاله را همانطور که خودشان را پس از شست و شو در آئینه تماشا میکنند ، چند بار مرور نمایند ، بطور سرسری دست بانتشار آن میزنند . غالباً نتیجه کار چنین است : ” با يك گردش قلم هزار کلمه جاری میشود ، ولی از موضوع ده هزار فرسنگ بدور است ” ؛ این قبیل نویسندگان چون نابغه بنظر میرسند ولی عملاً به همه ضرر میزنند . ما باید خودمانرا از این عادت ناپسند که زائیده عدم احساس مسئولیت است ، فارغ سازیم .

هفتمین اتهام بسبك الگوسازی حزبی : مسموم کردن سرتاسر حزب

و صدمه زدن به انقلاب . هشتمین اتهام : خراب کردن کشور و تباه ساختن زندگی مردم از طریق اشاعه این سبک . مفهوم این دو اتهام خود بخود روشن است و احتیاجی به تفسیر ندارد . بعبارت دیگر ، اگر سبک الگوسازی حزبی برطرف نشود بلکه جلوی رشد بلامانع آن باز گذاشته شود ، ممکن است نتایج وخیمی بیار آورد . در سبک الگوسازی حزبی سم سوپزکتیویسم و سکتاریسم نهان است که اگر منتشر گردد ، برای حزب و کشور مضر خواهد شد .

این هشت اتهام ادعاینامه ما را علیه سبک الگوسازی حزبی تشکیل میدهند .

سبک الگوسازی حزبی بعنوان يك شكل نه تنها برای بیان روح انقلابی مناسب نیست ، بلکه باسانی آن را خفه میکند . برای اینکه روح انقلابی امکان رشد پیدا کند ، باید این سبک را بدور انداخت و با يك سبک نگارش مارکسیستی - لنینیستی زنده که جلاء و نیرو از آن بتراود ، جانشینش نمود . چنین سبکی مدتهاست که وجود دارد ، ولی هنوز غنی نیست و بطور وسیع اشاعه نیافته است . هنگامیکه ما سبک الگوسازی خارجی و حزبی را برطرف کردیم ، میتوانیم سبک نوین نگارش خود را غنی سازیم و آنرا بطور وسیع اشاعه دهیم تا آنکه امر انقلابی حزب ما بتواند پیشرفت کند .

سبک الگوسازی حزبی ، علاوه بر مقالات و سخنرانیها ، در شیوه برگزاری جلسات نیز مشاهده میشود : " ۱ - افتتاح ؛ ۲ - گزارش ؛ ۳ - بحث ؛ ۴ - جمع بندی ؛ ۵ - پایان " . اگر در تمام جلسات ، اعم از بزرگ و کوچک ، در هر جا و در هر موقع از این شیوه مکانیکی تمقید شود ، آیا این نوع دیگری از سبک الگوسازی حزبی نیست ؟

”گزارش‌هایی“ که به جلسات ارائه میشوند، اغلب نکات مشابهی را در بر دارند: ”اولاً، اوضاع بین‌المللی؛ ثانیاً، اوضاع داخلی؛ ثالثاً، وضع منطقه مرزی؛ رابعاً وضع بخش مربوطه“؛ جلسات غالباً از صبح تا شب طول میکشند و حتی کسانی هم که چیزی برای گفتن ندارند، خود را موظف به صحبت کردن میدانند؛ اگر صحبت نکنند در مقابل دیگران سرافکنده خواهند شد. خلاصه، آیا این گرایش چسبیدن باشکال و عادات کهنه و جامد را، بدون توجه باوضاع و احوال واقعی، نباید بنویسه خود از بین برد؟

امروز عده زیادی يك تحول بزرگ در مفهوم تأکید بر سبک ملی، سبک علمی و سبک توده‌ای را توصیه میکنند. این امر بسیار خوب و پسندیده‌ایست. ولی ”تحول بزرگ“ بمعنی اینستکه از سر تا پا، از درون و بیرون تغییری کامل صورت گیرد. اما بعضی‌ها که حتی هنوز ”کوچکترین تغییری“ در خود نداده‌اند، فریاد ”تحول بزرگ“ راه انداخته‌اند! از اینجبهت من میخواهم باین رفقا توصیه کنم که قبل از اقدام بیک ”تحول بزرگ“، اول از يك ”تغییر کوچک“ شروع کنند، وگرنه هیچگاه از بند دگماتیسم و سبک‌الگوسازی حزبی رهائی نخواهند یافت. این به مفهوم بلند نشانه‌گیری کردن ولی توانائی نداشتن، آرزوهای بلند و بالا داشتن اما بی‌استعداد بودن است و این بهیچ جایی نخواهد رسید. مثلاً کسی که از تحول بزرگ بیک سبک توده‌ای دم میزند، ولی خوبستن را عملاً در محفل کوچک خود محدود ساخته است، باید مواظب باشد، چه ممکن است روزی یکنفر از مردم در خیابان جلویش را بگیرد و بگوید: ”آقا! آن تحولی را که در خودت داده‌ای، نشان بده“، و آنوقت است که او گیج و سراسیمه خواهد شد.